

کین صبح معلوم در خانه لطیف  
 نو بر بار چرخ زنگ نکاهی بلبل  
 بوی خوش معشوق من مانند طوطی  
 بیقرار با عشقم کرد در سوجین را  
 سینه زنگار از آب زرد دم  
 کویا یاد از فلک سر رشته کارم بفر  
 دیو ام ایام خود افشا  
 بنام شکوت و حید  
 تصرف چو کند دشمن با تو که کارم  
 چشم منبری کرد که با از خاشاک  
 بوجو خیز زلف تو با مشک و بوی سیاه  
 بزور خاشاک از زردی من میسوزد  
 غبار کفتم این بهر دار سخن باشد  
 بسر دانه جنوم قشاق حشر را ماند  
 من بر ضحک بهر کرد  
 کند پرواز چو پرواز  
 زبان سحر که فریاد نیم لب بندم  
 زبک از کلام بهر حسن رنگینست  
 شاد است دست خارم باز و فوطع

آز آت زنده کافی ز روی سیاهی یافتم  
 تیره بختی وجودم سایه بوی کلیم  
 نیست کم از چین کا کل موج بوی کلیم  
 میکند پرواز رنگ کل سیال بلبل  
 بکه محو خطان چهره صبر کا کلیم  
 سایه تاری کفایت میکند از کا کلیم  
 کار خوش تن  
 دست میگرد کلیم  
 نکارین کردم شکست که بگذارد کلیم  
 شود یا قوه خاک ز زگرها بازا  
 شو موج هو یکدسته سوز درین  
 ز حوسیل میزدند فکایر تا دیو ام  
 مصور صورت طوطی که زنگار کلیم  
 بو از پیر صبح قیامت تار کلیم  
 سر کردید چمن  
 شکوت رنگ رخسار  
 بنام مهر خوش طلم لب بندم  
 چو چشم خود هم آرم در طرب بندم  
 بکام میخندم کرب از طلب بندم

چکام

کجاست ناخن عت که عقده دو جهان  
 زیندی کجا که بکام بر صبح محشر هس  
 دیگر کرد مرا اشتیاق چند اری  
 ز خنده ز کلیم نه خورش از خاری  
 بخاریم نرسد لبست  
 چه دست دست کلیم  
 دباغ فکوت لبست کلمات مختصر کردم  
 بهر جامی روم کسایت بیلبت بنزار  
 بوقت بخوری اد خیال او جواب  
 نازم طالع اوج بیفیل که میخاتم  
 بوقت تریه کردم یاد او آیم از حجت  
 سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی  
 بظود کردم کوارا نلی  
 بشیرین دانه مار سا  
 بکه زادت حسنه سرای نکم  
 بسکاز زرقوام نور نظر رنگین است  
 چشم کونه نظران آینه دار شو بنند  
 حلقه چشم بهر حلقه ما تم بیستو  
 کار نظاره ز شربت بلبل اس قنادت

بدست رایت کجا بدست جب بندم  
 بهر دودت حنایه از ادب بندم  
 بروی زوزنی خود برف لب بندم  
 جدول بکاشن آیم بی سب بندم  
 کل شکوت  
 از کلیم لب بندم  
 بلبل ای صوفی صوفی خوش را که کردم  
 که غیبت را بخود کردم و طوطی که بگویم  
 ز شوخی زود از دل رفت تا خود هر کرد  
 که قنادم ز بانای ز کربان هر کرد  
 که در اما خیالت از آب دیده تر کردم  
 که من از فرض مهر خاموش زاد سو کردم  
 آیام را شکوت  
 تنگ شو کردم  
 مژه دو دو دست که بچشم هوای نکم  
 میسوزانست بدست تو صغای نکم  
 بکه خال لب بر رخسار تو جان نکم  
 مژه بوی سینه بهر عریای نکم  
 مژه دیده بود بند قیای نکم